

هنوز مدرسه نمی رفتم!

... آن زمان من دختر کوچکی بودم و حجاب نداشتم؛ سال ها پیش! حدود ۵۰ سال قبل!

چند نفر از بستگان ما افراد مذهبی بودند و مورد احترام همه فامیل، از جمله خانواده مرحوم حاج عباس آقای زرین و خانواده مرحوم حاج آقا سید مجتبی خردمند که داماد حاج عباس آقا بودند. هر کسی می خواست به منزل آن ها برود اگر خانم بی حجابی بود به احترام آن ها با حجاب وارد منزلشان می شد. هر بچه ای هم که به منزل آقای خردمند می رفت حتماً یک هدیه می گرفت. خوب به احترام آن ها حتی دختر بچه های کوچک هم با حجاب می رفتند؛ من آن زمان هنوز مدرسه نمی رفتم!

خیلی دو ست داشتم به هر بهانه ای منزل ایشان بروم و مدام به مادرم می گفتم برویم منزل حاج آقا مجتبی! ... اسباب بازی ها و هدایای قشنگ ایشان کار خودش را کرد و من به داشتن حجاب علاقه مند شدم؛ چون شخصی که این هدایا را می داد فردی مذهبی ولی در عین حال خندان، خوش اخلاق، خوش رو و با محبت بود. به جرأت می توانم بگویم یکی از علل بسیاری که من حجاب را قلباً قبول کردم و به لطف خدا هنوز هم ادامه دارد، رفتار شایسته ی حاج آقای خردمند و همسر بزرگوارشان بود.

امروز که من این چند خط را به احترام و یاد ایشان می نویسم، در سن پنجاه و هشت سالگی هستم!

خداوند مهربان ایشان را مورد رحمت واسعه خود قرار دهد. آمین

زهراسادات ناصری

۱۳۹۹/۱۲/۹